

ریخت شناسی دو داستان از گرشاسب‌نامه بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ

الهه اصغرزاده^۱حمیدرضا فرضی^۲علی دهقان^۳

چکیده

بررسی ساختاری داستان با ولادیمیر پراپ آغاز شد. اساس کار پراپ بر پایه اعمال شخصیت‌های داستان است؛ به این شکل که در نظام نوینی به بررسی ساختار صد داستان از داستان‌های پریان روسی پرداخت. پیش از او، عموم محققان به طبقه‌بندی موضوع می‌پرداختند که نتیجه‌ای جز آشفتگی در برنداشت. پراپ پس از بررسی و تجزیه و تحلیل صد داستان به این نتیجه رسید که هرچند شخصیت‌های قصه‌ها متنوع هستند، اما عملشان از شمار معینی تجاوز نمی‌کند و در سی و یک عملکرد محدود می‌شود. به اعتقاد وی قصه‌های پریان روسی علی‌رغم ظاهر متنوع و متکثری که دارند، دارای ساختاری مشخص و عناصر ثابت و متغیری هستند. پراپ "ریخت‌شناسی" را توصیف داستان‌ها بر پایه اجزای سازنده آن‌ها و ارتباط این سازه‌ها با یکدیگر و یا کل قصه تعریف کرد. می‌توان گفت گرشاسب‌نامه اسدی طوسی دومین اثر بزرگ حماسی در ایران است. گرشاسب‌نامه داستان منظومی است که نسخ مختلف آن ۷ تا ۱۰ و ۱۱ هزار بیت است. این نوشتار، تحلیل ساختارگرایانه دو داستان از گرشاسب‌نامه بر اساس نظریه ریخت‌شناسی ولادیمیر پراپ است تا انطباق نظریه وی بر این داستان‌ها مشخص شود و ارزش والای کار پراپ بیش از پیش نمایان گردد.

کلید واژه‌ها:

ریخت‌شناسی، نظریه پراپ، کارکرد، گرشاسب‌نامه، ساختار، حماسه.

^۱ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران - ایران (نویسنده مسؤل)

^۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران.

^۳ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران.

مقدمه:

ولادیمیر پراپ (Vladimir Propp) در حدود سال ۱۹۱۴ مکتب نوینی در مطالعه ادبی ایجاد کرد که بعدها با نام فرمالیسم نامیده شد. «شکل در نظر فرمالیست‌ها بسیار کلی بود و هنوز به آن دقتی ترسیم نشده بود که سپس تر در نظریات ساختارگرایان تبیین شد.» (مشتاق مهر و کریمی قره‌بابا، ۱۳۸۸: ۷۶) «ساختارگرایی یکی از مهم‌ترین جنبش‌های فرمالیستی است که در دهه‌های اخیر نقش مهمی در تجزیه و تحلیل آثار ادبی ایفا کرده است.» (روحانی، ۱۳۸۹: ۲) به بیان دیگر می‌توان گفت «روش کار فرمالیست‌ها، حاصل جمع اندیشه‌های ساختارگرایی و یافته‌های زبان‌شناسی است.» (قربانی، ۱۳۹۲: ۲۳۹) بنا به اعتقاد ساختارگرایان «می‌توان تمامی داستان را به ساختارهای روایتی اساسی و مشخصی تقلیل داد.» (سلدن، ۱۳۷۷: ۱۱۷)

«از آنجا که عرصه روایت از یک سو به اسطوره می‌رسد که کوتاه، ساده، همگانی و شفاهی است و از سوی دیگر به رمان که پیچیده، طولانی و مکتوب است، عرصه بسیار عالی برای مطالعات ساختارگرایانه به شمار می‌رود.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۹۱) مطالعات صورت‌گرایان و ساختارگرایان «علاوه بر تحوّل در بررسی شعر، در بررسی داستان نیز انقلابی پدید آورد.» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۴۳) «هرچند این شاخه از پژوهش ادبی به طور عام، دارای پیشینه‌ای طولانی است و می‌توان سرچشمه‌های آن را در مطالعات ادبی دوران باستان و کتاب بوئیتیای ارسطو جست و جو نمود، اما روایت‌شناسی مدرن با مطالعات ولادیمیر پراپ آغاز شد.» (کادن، ۱۳۷۳: ۲۵۹) کسانی مانند پراپ، همواره تلاش می‌کردند تا بتوانند به مدل مشخصی دست یابند. «در سال‌های اخیر، دانش روایت‌شناسی دامنه فعالیت خود را گسترش داده و از متون ادبی - داستانی فراتر رفته و بررسی متون تاریخی، مذهبی، فلسفی و فیلم را نیز در حوزه مطالعاتی خود قرار داده و وارد حوزه‌های گسترده‌تر فرهنگ و مردم‌شناسی شده است.» (ویستر، ۱۳۸۲: ۷۹ و ۸۰)

گونه‌ای دیگر از مطالعات ساختارگرایانه قصه‌ها، ریخت‌شناسی است. «ریخت‌شناسی رویکردی است در حوزه مطالعات ادبی که نخستین بار مردم‌شناس روسی ولادیمیر پراپ آن را در زمینه مطالعه قصه‌ها مطرح کرد.» (انوشه، ۱۳۸۱: ۷۳۵) ولادیمیر یاکف لویچ پراپ، در شهر پترزبورگ روسیه در خانواده‌ای اصالتاً آلمانی متولد شد. او عضو هیئت علمی دانشگاه پترزبورگ

بود و از سال ۱۹۳۸ مطالعات فولکلور روسی را آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۷۰ چشم از جهان فرو بست. یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های پراپ، مسأله تقسیم‌بندی قصه‌هاست. «پژوهشگران پیش از او قصه‌ها را بر مبنای موضوع یا درون‌مایه طبقه‌بندی می‌کردند، اما پراپ به دنبال تحلیل ساختارگرایانه قصه‌ها بود.» (مارتین، ۱۳۸۲: ۶۵) پراپ در کتاب خود این اندیشه را مطرح می‌کند که «قصه‌های پریان روسی به رغم ظاهر متنوع و متکثری که دارد، دارای ساختاری مشخص و عناصر ثابت و متغیر است، اما نوع شخصیت‌ها و عملکرد آن‌ها ثابت است؛ به گونه‌ای که این عملکردها (کارکردها) از سی و یک مورد تجاوز نمی‌کند... در واقع، ویژگی ریخت‌شناسی پراپ، اعتقاد به اولویت عملکردها بر شخصیت‌ها است.» (ریکور، ۱۳۸۴: ۶۶) پراپ، قصه را از لحاظ ریخت‌شناسی، چنین تعریف می‌کند: «می‌توان قصه را اصطلاحاً آن بسط و تطوری دانست که از شرارت یا کمبود و نیاز شروع می‌شود و با گذشت از خویشکاری‌های میانجی به ازدواج یا به خویشکاری‌های دیگری که به عنوان سرانجام و خاتمه قصه به کار گرفته شده است، می‌انجامد.» (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۸۳) پراپ عناصر ثابت داستان را «کارهایی می‌داند که اشخاص در قصه انجام می‌دهند. وی این عناصر ثابت را در سی و یک عملکرد محدود می‌کند. همچنین مجموعه سی و یک عملکرد را علامت‌گذاری کرده و به شرح هر کدام می‌پردازد.» (پراپ، ۱۳۶۸: ۲۰۶-۲۰۳)

پراپ چهار اصل مهم را برای داستان برمی‌شمارد که عبارتند از: «۱- عناصر ثابت و پایدار قصه، عملکردهایی است که اشخاص انجام می‌دهند. این عملکردها مستقل از این که به کدام شخصیت تعلق دارند و چگونه شکل می‌گیرند، بنیان سازنده قصه به شمار می‌روند. ۲- شماره عملکردها در این قصه‌ها محدود است. ۳- جایگزینی و توالی عملکردها همواره یکسان است. ۴- تمامی قصه‌ها از دیدگاه ساختاری یک گونه است و می‌توان آن گونه نهایی را کشف کرد.» (احمدی، ۱۳۷۵: ۱۴۵)

شخصیت‌های قصه، عامل یا معلول رخدادها هستند؛ به عبارتی «آنان یا اعمال را انجام می‌دهند یا رخدادها برایشان پیش می‌آید و به هر جهت معنای خود را از نسبتی که با آنان دارند به دست می‌آورند.» (اخلاقی، ۱۳۷۷: ۱۶۸) «پراپ معتقد است نام قهرمانان داستان‌ها و همچنین صفات آنان تغییر می‌کند، اما کارها و خویشکاری‌هایشان تغییر نمی‌کند.» (یوسفی‌نکو، ۱۳۸۹: ۳)

وی قهرمانان این داستان‌ها را به هفت دسته تقسیم‌بندی می‌کند که عبارتند از: «۱- شخص شریر
 ۲- عطاکننده (بخشنده) ۳- یاریگر ۴- شخص مورد جست‌وجو ۵- گسیل دارنده ۶- قهرمان
 ۷- قهرمان دروغین» (پراپ، ۱۳۶۸: ۵۳-۴۹ و ۱۶۲ و ۱۶۱)

«پراپ پس از تعیین کارکردها (خویشکاری) و استخراج اصول و قواعد حاکم بر قصه‌ها،
 به راه‌های محتمل ترکیب و حرکت‌های موجود در قصه‌ها پرداخت.» (حق‌شناس، ۱۳۸۷: ۳۱)
 حرکت، عنصر اصلی حکایت محسوب نمی‌شود، بلکه تحوُّلی است که ممکن است در طی
 حکایت رخ دهد؛ به بیان دیگر «وقتی متنی را تجزیه و تحلیل می‌کنیم، پیش از هر چیز باید تعداد
 حرکت‌هایی را که قصه از آن‌ها تشکیل شده است، معین سازیم.» (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۸۴) «حرکت‌ها»
 نشان‌دهنده مسیر رخداد‌های داستان‌ها هستند. «هر شریا کمبود جدیدی که در قصه روی دهد،
 حرکت دیگری آغاز می‌کند. گاه یک متن می‌تواند چندین حرکت داشته باشد و تجزیه متن نیز
 مستلزم تعیین تعداد حرکت‌ها در قصه است. هر حرکتی یک قصه جدید نیست، بلکه یک قصه
 می‌تواند در چند جهت گسترش یابد.» (خراسانی، ۱۳۸۳: ۵۱) گفتیم اشخاص قصه‌ها بسیارند،
 ولی تنوع کارهایی که انجام می‌دهند، محدود است. پراپ در این زمینه به چهار رده دست می‌یابد:
 «۱- بسط قصه از طریق عملکرد (مبارزه- پیروزی) ۲- بسط قصه از طریق عملکرد (کار دشوار-
 انجام کار دشوار) ۳- بسط قصه از طریق هر دو عملکرد (مبارزه- پیروزی) و (کار دشوار- انجام
 کار دشوار) ۴- بسط بدون هیچ یک از موارد فوق.» (پراپ، ۱۳۸۶: ۲۰۱ با تصرف و تلخیص)

فهرست نمادها

وضعیت آغازین: (با اینکه کارکرد نیست؛ اما عنصر مهمی به شمار می‌رود)، «یکی از
 موضوعات مهمی که در مباحث ریخت‌شناسی مورد بررسی قرار می‌گیرد، توجه به چگونگی
 آغاز شدن قصه است. هر قصه علی‌القاعده با یک صحنه آغازین شروع می‌شود.» (بهنام، ۱۳۸۹:
 ۱۳۵) غیبت، نهی، نقض نهی، خبرگیری شریر، کسب خبر، فریبکاری، همدستی، شرارت،
 میانجیگری، مقابله آغازین، عزیمت، نخستین خویشکاری بخشنده، واکنش قهرمان، دریافت عامل
 جادویی، انتقال مکانی، مبارزه، داغ گذاشتن، پیروزی، رفع مشکل و التیام مصیبت، بازگشت،

تعقیب، نجات، ورود به طور ناشناس، ادعاهای بی پایه، کار دشوار، انجام کار دشوار، شناخته شدن، رسوایی شریر، تغییر شکل، مجازات و عروسی. (پراپ، ۱۳۸۶: ۶۰-۱۳۲) «هر قصه‌ای نباید تمام این خویشکاری‌ها را داشته باشد، بلکه می‌تواند چند نمونه از آن‌ها را شامل شود. پراپ نتیجه می‌گیرد که در یک قصه، اغلب کارکردهای مشابه توسط شخصیت‌های متفاوتی انجام می‌شود. این امر باعث می‌شود که بتوانیم قصه را بر اساس خویشکاری‌های قهرمانان آن مطالعه کنیم.» (اکبری بیرق، ۱۳۸۹: ۶)

تاکنون چندین مقاله پژوهشی درباره ریخت‌شناسی به چاپ رسیده است. برای مثال: محبوبه خراسانی (زمستان ۱۳۸۳) در مقاله‌ای با عنوان "ریخت‌شناسی هزار و یک شب" حکایت‌هایی از این کتاب را بر بنیاد نظریه پراپ تحلیل و بررسی کرده است. یا در مقاله دیگری با عنوان "یافته‌های نو در ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی ایرانی" از دکتر علی محمد حق‌شناس و پگاه خدیش (تابستان ۱۳۸۷) قصه‌های جادویی ایرانی با شیوه پراپ نقد و بررسی شده است. در مقاله دیگری هم با عنوان "ریخت‌شناسی قصه قلعه ذات‌الصور در مثنوی، طبق نظریه ولادیمیر پراپ" از مسعود روحانی و سبیکه اسفندیار (پاییز و زمستان ۱۳۸۹) این تجزیه و تحلیل را در یک داستان از مثنوی می‌بینیم. بهرام جلالی پور (پاییز ۱۳۷۹) در مقاله‌ای تحت عنوان "ریخت‌شناسی قصه جنگ مازندران" ساختار قصه جنگ مازندران را بر اساس همین نظریه بررسی کرده است. در پایان‌نامه پگاه خدیش (۱۳۸۴) با عنوان "ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی" به لزوم کاهش کارکردها و جفتی بودن آن‌ها اشاره شده است. همچنین مقاله "شکل‌شناسی سه داستان از گرشاسب‌نامه بر بنیاد نظریه پراپ" از فاطمه کوپا و نوشین رفیعی سخایی (تابستان ۸۹) به بررسی سه داستان دیگر از گرشاسب‌نامه می‌پردازد. و نیز مقاله "ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سوراآبادی" (۱۳۸۹) از عبدالمجید یوسفی‌نکو و "شکل‌شناسی داستان‌های کوتاه محمود دولت‌آبادی" از رحمان مشتاق بیدار مهر و سعید کریمی قره بابا (۱۳۸۸) نمونه‌های دیگری از این باب هستند. ما در این نوشتار قصد داریم دو داستان از گرشاسب‌نامه را که منظومه‌ای حماسی است، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

«حماسه، یکی از انواع ادبی، و آن داستان‌هایی است غالباً به شعر در وصف پهلوانی‌ها و جنگ‌ها و مردانگی‌ها و افتخارات قومی و ملی و نژادی. حماسه خاطره حادثه یا حوادثی واقعی (اما پیش از تاریخ) است، که سینه به سینه از نسلی به نسل بعد نقل شده، و گذشت قرون و اعصار، و تخیل و افکار و عواطف و آرمان‌های ملّتی، بر آن شاخ و برگ افزوده، و بدین سبب همراه با امور شگفت و غیر طبیعی گشته است، و به صورت افسانه درآمده، و سرانجام توسط شاعر یا شاعرانی به نظم کشیده شده است.» (مصاحب، ۱۳۷۴) به عبارت دیگر «حماسه در لغت به معنی دلیری، دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح، شعری بلند و روایتی را گویند که بر محور موضوعی جدی و رزمی، به سبکی فخیم سروده شده باشد.» (داد، ۱۳۸۰: ۱۴۷۴) اسطوره مادر حماسه است. «حماسه راستین و بنیادین از دل اسطوره برمی‌تابد. بنیادها و نمادهای راستین و اسطوره‌ای را ناخودآگاهی جمعی و تباری پدید آورده است.» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۹۱)

چون از شاهنامه عظیم فردوسی بگذریم، منظومه حماسی "گرشاسب‌نامه" جلب نظر می‌کند. «مؤلف این کتاب، حکیم "ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی" از حماسه‌سرایان و لغت‌نامه نویسان قرن پنجم است. ولادت او در اواخر قرن چهارم و یا اوایل قرن پنجم اتفاق افتاده است. مولّد او طوس بوده و وفات وی در سال ۴۶۵ بوده است.» (سبحانی، ۱۳۷۷: ۴۷)

«گرشاسب یا گرشاسب در اوستایی گرساسپه (Geresaspa) به معنی دارنده اسب لاغر است.» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۳) اسب در اساطیر همیشه مورد توجه بوده است و در ایران باستان نام بسیاری از بزرگان با این واژه ترکیب شده است. «گرشاسب در اوستا و متون پهلوی یک فرد بیشتر نیست. اما پس از اینکه گرشاسب وارد فارسی نو می‌شود، شخصیت وی دچار شکستگی می‌گردد... علت اصلی این جریان، تداخل و ارتباط زیاد، میان دو دسته، روایات دینی و روایات ملی است.» (ندیم، ۱۳۷۶: ۹۱) گرشاسب نامہ، داستان پهلوانی‌های گرشاسب - نیای بزرگ رستم - است. کارهای پهلوانی گرشاسب در یسنا آمده است: «در یسنای نُه داستان جمشید، ضحاک، فریدون و گرشاسب آمده است و از آن میان علی‌الخصوص داستان گرشاسب با تفضیل بیشتری ذکر گردیده است.» (صفا، ۱۳۸۴: ۳۴)

با توجه به مطالعات موجود باید الگوی پیشنهادی پراپ بر روی داستان‌های حماسی بیشتری پیاده شود تا معین گردد که نظریه وی تا چه اندازه بر این داستان‌ها قابل انطباق است. در این پژوهش سعی شد تا با بررسی ریخت‌شناسانه دو داستان از گرشاسب‌نامه، این الگو اعمال شود؛ بدین صورت که ابتدا خلاصه داستان همراه با شاهد شعری آن بیان گردیده و پس از تعیین کارکردها، نمادگذاری شده است.

داستان اوّل (حکایت شاه کابل)

گرشاسب توانست با کمک اخترشناسان و مهندسان، شهر زرنج را بسازد و دژی استوار ایجاد کند. در همین زمان، انبارسی - پسر شاه کابل - جانشین پدر شد؛ اما از آیین پدر روی گرداند و از دادن خراج به اثرط سر باز زد:

پسر شاد بنشست بر جای اوی	بگردید از آیین و از رای اوی
خراج پدرش آن که هر سال پیش	به اثرط فرستادی از گنج خویش
دو ساله به گنج اندر انبار کرد	دگر طمع کشورش بسیار کرد
	(اسدی طوسی: ۱۳۸۹: ۲۱۹ ب ۸-۱۰)

۱- شرات (A)

اثرط طی چند نامه او را نصیحت کرد که باج را پردازد، که البته انبارسی به آن‌ها توجهی نکرد و قصد چپاول زابل را کرد و به سمت زابل لشکر کشید:

بسی دادش اثرط به هر نامه پند	پذیرفت و بد پاسخ آراست چند
بشد تا سر مرز کابلستان	به کین جستن شاه زابلستان
	(همان: ۲۱۹ و ۲۲۰ ب ۱۱ و ۳۲)

۲- نهی و نقض نهی: (δ) و (γ)

خبیر به اثرط رسید و او نیز لشکرش را آماده ساخت و برادرزاده‌اش - نوشیار - را فرمانده سپاه کرد و نبرد آغاز شد:

برادرش را سروری هوشیار
 ورا کرد پیش سپہ جنگجوی
 به جنگ آن دو سالار پیش از دو شاه
 دو لشکر زدند از دو سو پره باز
 پسر بُد یکی نام او نوشیار
 بر شهر داور فرود آمد او
 رسیدند زی یکدگر کینه خواه
 بید دست جنگ دلیران دراز
 (همان: ۲۲۰ ب ۳۴ و ۳۵ و ۲۱)

۳- مبارزه: (H)

سرانجام نوشیار توانست سر از تن انبارسی جدا کند. بقیہ سپاہ دشمن نیز پا به فرار گذاشتند:
 دمان نوشیار از میان نبرد
 برآورد زهر آبگون خنجرش
 به انبارسی ناگهان باز خورد
 به زخمی ز تن ماند تنها سرش
 (همان: ۲۲۱ ب ۱۲ و ۱۳)

۴- پیروزی: (I)

شاه اسبق کابل سر رسید و با دیدن جنازہ پسرش بسیار خشمگین شد و یکبارہ با سپاہیان
 حملہ برد و نوشیار را بہ قتل رساند و توانست بر سپاہ زابل غلبہ کند:

همان گه شه کابل اندر رسید
 تن کشته انبارسی بازجست
 پیوست رزمی گران کز سپهر
 ز پیش سپہ نوشیار دلیر
 همه دشت و که کشته و خسته دید
 برو رخ بہ خون دو دیده بشست
 گریزنده شد ماه و، گم گشت مهر
 در آمد بغرید چون تند شیر
 فکندند بی جانش بر خاک پست
 (همان: ۲۲۱ و ۲۲۲ ب ۱۷ و ۱۹ و ۳ و ۱۳ و ۱۸)

۵- شرارت: (A)

اثر طی نامہ ای گرشاسب را از جریان مطلع کرد و پهلوان بہ کمک پدر شتافت:
 یکی نامہ نزدیک گرشاسب زود
 نبشت و نمود آن کجا رفته بود
 (همان: ۲۲۲ ب ۱)

۶ - آگاهانیدن که از عناصر پیوند دهنده است: (§)

در راه به پیشه‌ای رسید که جایگاه شیران بود. پهلوان به جنگ آن‌ها رفت و هر سه شیر را که دید، کشت:

ز بر نیستان بود و گندآب زیر	چنین تا به کوهی که بد جای شیر
سه شیر شکاری شدند آشکار	هم از پیشش اندر کمین شکار
ز ترکش برآهخت زنبور مرگ	برآورد بر زه خم شاخ کرگ
(همان ۲۲۴ و ۲۲۵ ب ۴۹ و ۵۳ و ۵۶)	

۷- مبارزه و پیروزی: (H-I)

گرشاسب در راه به دهی رسید. برهمن به وی گفت: "اگر تو گرشاسبی و جمشید نیای توست، به مردی جهان را خواهی گرفت و در رزم‌هایت پیروز خواهی شد؛ چه همه چیز در خواب به من الهام می‌شود و نشان آن که قصد نبرد با شاه کابل را داری که البته پیروز میدان خواهی بود. فقط آگاه باش پس از آن پیروزی، اگر دختر شاه کابل هنگام بزم، جامی لعل‌فام نزد تو آورد، بدان فریبی در کار است و جام را ننوش. و اگر روزی در مقابل سپاه، زنی در خانه‌ای تو را خواند، مرو و دشمن خود را بفرست و دیگر آن که بوم آن شهری که به تازگی ساخته‌ای، همه از ریگ است و با ریگ بادی، ویران خواهد شد. پس از چوب، بندآبی بساز و مقابلش ببند که در این صورت گزند بدانی نخواهد رسید."

از آن ده برهمن یکی مرد پیر	به آواز گفت ای یل گردگیر
هنرمند گرشاسب گر نام تست	نیای تو جمشید شه بُد درست
به مردی جهان را بخواهی گرفت	بسی رزم‌ها کرد خواهی شگفت
به بند آوری بازوی منه‌راس	از آن دیو گیتی کنی بی هراس
برین مژده خواهم کز این کارزار	چو رفتی به بتخانه سوبهار
بر آن خانه و آن بت پرستان گزند	نسازی، که یزدان ندارد پسند
که گر دختر شاه کابل به جام	گه بزم آرد می لعل فام
بدان که فریبست، نازش مخر	بفرمای تا او خورد، تو مخور

دوم گرت روزی ز پیش سپاہ
 مشو، گرچه زن لابه سازد بسی
 سوم پند شهری کہ نو ساختی
 ہمہ بومش از ریگ دارد نهاد
 بہ پیشش بر از چوب ورغی بپند
 زنی در یکی خانہ خواند ز راہ
 بہ جای تو بفرست دیگر کسی
 بہ رنج اش بسی گنج پرداختی
 ہمہ خواهد آکندن از ریگ باد
 چو بستی، ز ریگش نباشد گزند
 (همان: ۲۲۵ و ۲۲۶ ب ۶۱-۶۴ و ۷۰-۸۰)

۸- نخستین کار کرد بخشندہ: (D)

چو گرشاسب آن رزم و پیکار دید
 بہ شبرنگ مہ نعل گردون نورد
 دو دستی ہمہ کوفت بر مغز و ترگ
 دل کوه نعلش ہمہ چاک زد
 سواران رمان گشته بی ہوش و ہال
 گرفتاریان با ہمہ ہرچہ بود
 جہان پر سوار صف او بار دید
 در آمد، برافراخت گرز نبرد
 ہمہ ریخت ز الماس کین زہر مرگ
 ز خون خرمن لالہ بر خاک زد
 پیادہ ز پیلان شدہ پایمال
 سپہبد بہ زاول فرستاد زود
 (همان: ۲۳۲ و ۲۳۳ ب ۹۵-۹۸ و ۱۰۲ و ۱۱۱ و ۱۱۷)

۹- واکنش قہرمان- مبارزہ و پیروزی- رفع التیام: (E) (H-I) و (K)

در راہ زنی از داخل خانہ‌ای، گرشاسب را صدا می‌کرد و بہ داخل خانہ فرا می‌خواند:
 بہ رہ در میان بُد یکی تنگ کوی
 ہمہ جُست از نامداران نشان
 بگوئید تا اندرین خانہ زود
 زنی دید پاکیزہ و خوب روی
 کہ گرشاسب کاو افسر سرکشان
 بیاید کہ داردش بسیار سود
 (همان: ۲۳۶ ب ۶۵-۶۷)

۱۰- فریبکاری: (η)

گرشاسب بہ یاد سخنان برہمن افتاد و یکی از کسانی را کہ در نہان دشمنش بود، بہ درون خانہ فرستاد. تا آن مرد پا درون خانہ گذاشت، سنگ آسیایی از بالا بر سر او افتاد و او را ہلاک کرد:

همان است کش گفته بُد برهمن
 بیاورد و گرشاسب، اینست گفت
 نهانی زن جادوی پرفسون
 ز بالای دهلیز بفراخته
 فروهشت بر وی بکشتش به جای
 (همان: ۲۳۶ ب ۶۸-۷۲)

سپهد بدانست کان یافه زن
 یکی را که بُد دشمنش در نهفت
 فرستاد با او به خانه درون
 یکی آسیاسنگ بد ساخته
 چو مرد اندر آن خانه بنهاد پای

۱۱- شرارت: (A)

گرشاسب خانه و زن هر دو را به آتش کشید:
 سپهد شد آگاه و آتش فروخت

زن جادوی و خانه هر دو بسوخت
 (همان: ۲۳۶ ب ۷۳)

۱۲- مجازات و پیروزی: (U) و (I)

گرشاسب به کاخ شاه کابل رسید. دختر شاه کابل را دید که بسیار زیبا و دلخواه بود و او را از مادرش خواستگاری کرد. دل دختر از درد پدر پر از کینه بود؛ بنابراین طی توطئه‌ای که با مادر کرد، جام بلوری لعل‌فام زهرآلودی را نزد پهلوان برد و گفت: "با می، ماندگی را از تنت دور کن."

به درد پدرو زو شده کینه جوی
 که بکشد جهان پهلوان را به زهر
 پُر از لعل می چون درفشنده هور
 به می ماندگی از تنت دور کن
 (همان: ۲۳۷ و ۲۳۸ ب ۱۹ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۵)

کنیزک همی تشنه خون او
 چنان ساخت با مادر آن شوم بهر
 گرفته پری چهره جام بلور
 چو نخچیر کردی کنون سور کن

۱۳- فریبکاری: (η)

پهلوان که سخنان برهمن را خوب به خاطر سپرده بود، گفت: "تو باید همین حالا این جام را به یاد من بنوشی." و با نوشیدن جام، دختر بی‌جان از پای افتاد:

گرفتش به خور گفت بر یاد من

به یاد آمدش گفته برهمن

به ناکام از او بستد و هم به جای
بخورد و بیفتاد بی جان ز پای
(همان: ۲۳۸ ب ۲۷ و ۲۹)

۱۴- پیروزی: (I)

پهلوان پس از فهمیدن این راز، سر هر دو را نیز از تن جدا کرد:
دل مادر از درد شد ناتوان
بجوشید با خشم دل پهلوان
به خنجر تن هر دو را پاره کرد
سرانشان ز تن کند و بر باره کرد
(همان: ۲۳۸ ب ۳۰ و ۳۱)

۱۵- مجازات: (U)

گرشاسب یکی از پهلوانان را بر تخت کابل نشاند و به سوی سیستان بازگشت:
چو پرداخت از آن هر دو زن پهلوان
یکی را گزید از میان گوان
مرو را به کابل به شاهی نشاند
به زاول شد و یک مه آنجا بماند
(همان: ۲۳۸ ب ۳۷ و ۳۸)

۱۶- بازگشت قهرمان: (↓)

و طبق نصایح برهمن، آن شهر را کامل کرد و دیگر گزندی بدان وارد نشد:
چنان کان برهمن ورا داد پند
که از چوب و از خاره ورغی بیند
یله کرد از آن سو که بد آب مرغ
بیست از سوی دامن ریگ ورغ
شد آن شهر پردخته در هفت سال
به فر سپهدار فرخنده فال
یکی نیست از خرمی سیست آن
تو گفتی بهشتی بری سیستان
(همان: ۲۴۴ ب ۸ و ۹ و ۲۱ و ۲۴)

شخصیت‌ها:

قهرمان (شخصیت اصلی و محوری داستان است و حضورش در داستان‌های حماسی لازم است و نمی‌توان آن را حذف کرد): گرشاسب، اثرط، نوشیار.
شریر (نقطه مقابل قهرمان است که غالباً آغاز داستان با شرارت او شروع می‌شود): حاکم یاغی، انبارسی، دختر و همسر شاه کابل، شیران، زن شریر.

یاریگر (قهرمان با کمک‌های یاریگر به هدف خود می‌رسد): گرشاسب، یاران گرشاسب.
بخشنده (با پیشگویی‌های خود راه را برای قهرمان هموار می‌سازد): برهمن.

داستان دوم (حکایت نبرد با خاقان و فغفور چین):

اثرط پس از چندی بیمار شد و درگذشت و گرشاسب به جای پدر، شاه شد. در همان سال برادر گرشاسب "گورنگ" نیز از دنیا رفت و از او کودکی به یادگار ماند به نام "نریمان". گرشاسب او را پروراند و به او که چون ماه زیبا بود، آیین رزم آموخت. نریمان یلی شد که چون او در گیتی وجود نداشت و زور صد مرد را داشت:

همان روزگار اثرط سرفراز	به بیماری افتاد و درد و گداز
دم زندگانش کوتاه شد	به جایش جهان پهلوان شاه شد
برادر یکی داشت جوینده کام	گوی شیر دل بود گورنگ نام
همان سال کاترط برفت از جهان	شد او نیز در خاک تاری نهان
از او کودکی ماند مانند ماه	چو مه لیک نادیده گیتی دو ماه
نریمان پدر کرده بُد نام اوی	ز گیتی همان بُد دلارام اوی
به کام دلش پهلوان سترگ	همی پروراند تا شد بزرگ
	(اسدی طوسی ۱۳۸۹: ۲۹۲ ب و ۱۵ و ۱۹)

۱ - وضعیت آغازین: (a)

در همان سال بود که فریدون به پادشاهی ضحاک ماردوش پایان داد و به سران هر کشوری نامه‌ای نوشت و نامه‌ای هم به گرشاسب نوشت و پس از یاد خدا و وصف دلیری‌های پهلوان گفت: "حال که توانستم به لطف یزدان بر ضحاک چیره شوم و بر تخت بنشینم، امید به توست که فرمانبردار باشی. اکنون نیز به محض خواندن نامه، سریع حرکت کن و با نریمان یلی به این جا بیا که باید به چین بروید."

همان سال ضحاک را روزگار	دژم گشت و شد سال عمرش هزار
بیامد فریدون به شاهنشاهی	وز آن مارفش کرد گیتی تهی

دگر نامہ‌ای ساخت زی سیستان
 شنیدم کہ شد رام رایت زمان
 کہ از جان فزونتر همی دانی اش
 بہ یزدان چنین دارم امید و کام
 چو نامہ بخوانی سبک برگزین
 کہ باید ترا شد همی سوی چین
 بہ نزد سپہدار گیتی ستان
 رسیدت نو آمد یکی میہمان
 نریمان جنگی همی خوانی اش
 کہ این ماہ نو را بیینم تمام
 بر ایوانت خرگاہ و بر تخت زین
 چو کاوہ شد از سوی خاور زمین
 (همان: ۲۹۳-۲۹۵ ب ۱ و ۲ و ۱۰ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۶)

۲ - میانجیگری: (B)

گرشاسب اطاعت کرد و بہ دیدار فریدون شتافت:

گزین کرد ہم در زمان پهلوان
 سپہ سوی فرخ فریدون کشید
 دہ و دو ہزار از دلاور گوان
 خبر چون بہ شاہ ہمایون رسید
 (همان: ۲۹۵ ب ۵۴ و ۵۲)

۳- مقابلہ آغازین: (C)

شاہ بہ گرمی از آنہا استقبال کرد و ہدایای بسیار بخشید و گفت: "از جیحون بگذر و بہ سمت توران برو و از خاقان و فغفور چین باج بستان و ہرکہ از فرمان تو سر پیچید، او را دست بستہ بدین بارگاہ بیاور."

مہین کوس و بالا و پیلان و ساز
 چو زی کوشک آمد شہ از تخت خویش
 ز پیلان جنگی صد و شست پیل
 سراسر جہان پهلوان را سپرد
 ز جیحون گذر کن میاسای ہیچ
 بہ لشکر پیمای توران زمین
 ہرآن کاو بتابد ز فرمان و پند
 فرستاد با سروران پیشباز
 پذیرہ شدش زود دہ گام پیش
 سپاہی چو بر موج دریای نیل
 بدو گفت کای لشکر آرای گرد
 سپہ برکش و رزم توران پیچ
 ستان باژ خاقان و فغفور چین
 بدین بارگاہ آر گردن بہ بند
 (همان: ۲۹۵ و ۲۹۸ ب ۵۵ و ۶۷ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۸ و ۱۱۹)

۴- شرارت: (A)

گرشاسب و نریمان به سوی توران به راه افتادند:

به فرخ‌ترین فال گیتی فروز سپه راند از آمل شه نیمروز

(همان: ۲۹۸ ب ۱)

۵- عزیمت: (↑)

تا به مرز خاقان رسیدند و گرشاسب نامه‌ای برای خاقان نوشت و به او گفت: "یکی از این دو راه را انتخاب کن: یا دادن باج و یا رزم." شاه خاقان برادری داشت که پس از فوت پدرشان، هر دو جوینده تاج و تخت بودند و سرانجام این خاقان بود که توانسته بود بر برادر چیره شود. برادر کشته شد و پسرش - تکین تاش - که کینه عمو را در دل داشت، همه ساله با او در نزاع بود و در همین هفته نیز قصد جنگ داشت:

برادر بُد آن شاه را سروری

پدرشان ز گیتی چو بر بست رخت

زمانی نشدشان دل از جنگ سیر

برادرش کشته شد از پیش او

دلیری که نامش تکین تاش بود

همین هفته کامد سپهد فراز

همی خواست آمد سوی جنگ باز

(همان: ۳۰۵ ب ۱-۹ و ۵)

۶- شرارت: (A)

خاقان درمانده شده بود؛ بزرگان به او گفتند: "شاهان همه باج ضحاک را داده اند؛ حال که فریدون از او به است، با اطاعت از او ننگی برایت نیست. سپهدارش نیز بسیار قدرتمند است. او را نزد خود بخوان و ماجرای برادرزاده‌ات را با او در میان بگذار که او خود کین تو را از دشمنت می‌ستاند."

که گردون ندانم چه دارد نهفت

سرانجام گفتند کای شهریار

به هم با مهان انجمن کرد و گفت

بسی رأی زد هرکس از روی کار

همه باژ ضحاک را داده اند
 فریدون از او به به فرهنگ و فر
 همه کاخ و ایوان به بزم و به خوان
 که او خود ز دشمن کشد کین تو
 ز کامش برون گام نهاده اند
 همیدون به داد و نژاد و گوهر
 بیارای و این پهلوان را بخوان
 نهد بر سپهر برین زین تو
 (همان: ۳۰۵ و ۳۰۶ ب ۱۱ و ۱۶ و ۱۷-۲۰ و ۲۳ و ۲۶)

۷- گفت و گوها که از عناصر پیوند دهنده هستند (§)

خاقان پسندید و چنین کرد. گرشاسب پس از باخبر شدن از ماجرا به او گفت: "دل غمگین مدار که نریمان او را کافی است." و نریمان به جنگ تکین تاش رفت:

بگسترد خاقان سخن سر به سر
 سپهدار گفت اینت غمیری دلیر
 ترا دل بدین غم نباید سپرد
 چو صف زد ز دورویه یکسر سپاه
 ز شادی گرفتند ترکان خروش
 ز زخمش همی در زمین خم فکند
 گله هرچه بُدش از برادر پسر
 کز اینسان شدست از سر خویش سیر
 که تنها بس او را نریمان گرد
 غریو از دل کوس برشد به ماه
 نریمان برآمد ز ترکان به جوش
 سپاهی به یک حمله برهم فکند
 (همان: ۳۰۸ و ۳۰۹ ب ۶۹ و ۷۰ و ۷۳ و ۱۳)

۸- مبارزه: (H)

نریمان سواران دشمن را هلاک کرد و توانست بر تکین تاش نیز غلبه کند و او را کشان کشان نزد خاقان برد:

نریمان دگر باره از چپ و راست
 به گردش ز هر سو سواری گرفت
 به میدان دگر باره ناورد کرد
 نریمان به چاره همی زنده جست
 فکندش ابر خاک چون بی هُشان
 بگشت و از ایشان همآورد خواست
 به تیغ و سنان کامکاری گرفت
 همی کشت هرک آمدش در نبرد
 که او را برد نزد خاقان درست
 همی بُرد تا پیش خاقان کشان
 (همان: ۳۱۰ و ۳۱۲ ب ۳۴ و ۳۶ و ۴۱ و ۷۳ و ۷۶)

۹ - پیروزی: (I)

خاقان بسیار شاد شد و گنج بسیار به ایرانیان بخشید:

چنان شاد دل بود خاقان ازین	که گفتی نهادست بر چرخ زین
دو هفته در گنج بگشاد شاد	به بزم و به بخشش همی داد داد
به ایرانیان و سپهدار چیر	همیدون به فرخ نریمان شیر
بخشید هر هدیه چندان که نیز	نباشد به صد گنج از آن بیش چیز

(همان: ۳۱۲ و ۳۱۳ ب ۸۶ و ۸۸-۹۰)

۱۰ - عروسی: (W)

پس خاقان به عهد خود وفا کرد و قبول کرد باج خود را پردازد:

سپهد فرستاد نامه به شاه	ز پیروزی و کار آن روزگاه
-------------------------	--------------------------

(همان: ۳۱۳ ب ۹۱)

۱۱- رفع مشکل و التیام مصیبت: (K)

سپس سپهدار آهنگ فغفور کرد. تا به شهر ساچر رسیدند. گرشاسب نامه‌ای به فغفور نوشت و

گفت: "اگر چون خاقان، باج ندهی، خونت را بر زمین خواهم ریخت."

سپهدار چون هفته ای سور کرد	از آن پس شد آهنگ فغفور کرد
ز مرز بیابان چو برتر کشید	سپه را سوی شهر ساچر کشید
یکی نامه آکنده از خشم و کین	بیارای نزدیک فغفور چین
بگو باژ و ساو آنچه باید بساز	چو خاقان یغر زود پیش آی باز
وگر نه به پای اندر آرم سرت	نهم بر سر از موج خون افسرت

(همان: ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۲۳ ب ۲۲ و ۲-۴)

۱۲- گفت و گوها که از عناصر پیوند دهنده هستند: (S)

فغفور با خواندن نامه بسیار خشمگین شد و پسرش را عازم جنگ کرد:

چنان گشت فغفور از آن نامه تند	که از حدتش گشت الماس کند
بدو گفت شامت گه نام و لاف	که باشد که راند زبان بر گزاف

پسر را فرستاده ام رزمساز
 چه او در رسد ساز ایران کنم
 که از هر سوی لشکر آرد فراز
 همه بوم تا روم ویران کنم
 (همان: ۳۲۵ و ۳۲۶ ب ۶۴ و ۶۶ و ۸۵ و ۸۶)

۱۳- شرارت: (A)

رزمی گران بین نریمان و پسر فغفور چین در گرفت و نریمان توانست او را بکشد و لشکرشان را غارت کند:

نریمان برون تاخت از صف سمند
 نترسید و خنجر برآهخت گرد
 تنش را به یک زخم ماند از کمین
 سرکشته خاقان ز پیش سپاه
 به ترکان غریو اندر افتاد پاک
 به یکدست تیغ تیغ و به دیگر کمند
 به خاقان نخست از همه حمله برد
 یکی نیمه بر زین یکی بر زمین
 ببردند بر نیزه تا قلبگاه
 فکندند یکسر تن از زین به خاک
 (همان: ۳۳۰ و ۳۳۱ ب ۵۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۵ و ۷۶)

۱۴- مبارزه و پیروزی: (H-I)

سپس فغفور سپهبدش - قلا - را که در چین بی همتا بود، نزد "جرماس" - برادرزاده اش - فرستاد؛ تا آن‌ها با همکاری هم به نبرد روند. دو سپاه به نبرد پرداختند. سرانجام نریمان توانست قلا را سرنگون کند. دشمن نیز پا به فرار گذاشت:

به مرز کجا نزد یک روزه راه
 برابر کشیدند صف نبرد
 به تیری که پیکار او بید برگ
 به خاک اندر از زین نگون شد قلا
 دل و پشت ترکان شکست از نهیب
 رسیدند یک جای هر دو سپاه
 برآمد ز جنگ آوران دار و برد
 فرو دوخت بر تارک ترک برگ
 بیارید بر جانش ابر بلا
 گریزان گرفتند بالا و شیب
 (همان: ۳۳۳ و ۳۳۵ ب ۱۶ و ۱۷ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۸)

۱۵- مبارزه و پیروزی: (H-I)

جرماس سوی بیشه‌ای گریخت و به درختی برخورد کرد و شاخ درخت به حلقش فرو شد و او را کشت:

سوی بیشه جرماس تنها برفت	همی تاخت تند اسپ چون باد تفت
درختیش پیش آمد اندر گریز	برون داشته زو یکی شاخ تیز
برافتاد حلقش برآن شاخ سخت	برفت اسپ و او کشته شد بر درخت

(همان: ۳۳۵ب ۶۳-۶۵)

۱۶- مجازات: (U)

بقیّه سپاهیان از نریمان و گرشاسب زنهار خواستند و گنج شاه را به او هدیه کردند:

چو بر چینیان دید کامد شکن	مهان هرچه بودند کرد انجمن
دژم گفت هر کاو سرانجام کار	نیند، بیچاندش روزگار
همان به که زنهار خواهیم از اوی	بدان تا نباشد ز ما کینه جوی
همه گنج خاقان که بُد در نهان	برآورد بیش از بهای جهان
به پشت هیونان بختی هزار	همی هفته ای رخت بردند و بار

(همان: ۳۳۶و ۳۳۷ب ۷۱ و ۷۲ و ۷۷ و ۹۴ و ۹۵)

۱۷- عروسی: (W)

در همین هنگام در اهواز پهلوانی وجود داشت به نام "قباد" که با یارانش در شهر می‌گشت که به بتخانه‌ای زیبا رسید و خواست وارد آن جا شود که ساکنانش گفتند: "تو هم‌کیش ما نیستی و نباید به این جا قدم بگذاری." قباد که خشمگین شده بود، خنجرش را کشید و هفت تن از آنان را کشت:

قباد هنرجوی بُد تند و تیز	برآهخت خنجر به خشم و ستیز
بدان چاکران گفت یکسر دهید	ز خون بر سر هریک افسر نهید
از آن بت پرستان بیفکند هفت	همه چاک زد پرده زربفت

(همان: ۳۳۷ب ۱۲-۱۴)

۱۸- شرارت: (A)

مردم برای دادخواهی نزد نریمان رفتند. نریمان کہ با پاسخ درشت قباد مواجه شد کہ: "من از نژاد فریدونم و نظیر ندارم."، برآشفت و او را بہ دار آویخت:

همہ شهر از آن درد بریان شدند	بہ فریاد نزد نریمان شدند
فرستاد گرد سپہبد بہ جای	یکی سرور از خادمان سرای
بدو گفت بر دار کن هرکہ هست	بشد خادم و دید بتخانہ پست
چہ شورست گفت این کہ انگبختی	کہ خاک از بر تارکت ریختی
قباد از بزرگی برآشفت و گفت	بہ ایران و توران مرا کیست جفت
فریدون در شتم نگوید سخن	کہ یارد مرا گفت بردار کن
نریمان برآشفت و دشنام داد	بہ خادم دگر بار پیغام داد
ورا با گروہش بہ ہم هرکہ بود	ہمان جا کشیدند بر دار زود

(ہمان: ۳۳۷ و ۳۳۸ ب ۱۵-۱۷ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۳)

۱۹- مجازات: (U)

در ہمان ہفتہ جسد جرماس در بیشہ پیدا شد و خاکسترش را پس از سوزانده شدن نزد فریدون فرستادند و تمام ماجرا را برایش بازگو کردند:

در آن ہفتہ نخچیروانی ز دشت	بدان سو کہ جرماس بُد برگذشت
بدیدش ز شاخی در آویختہ	ز سر مغز و خون بر زمین ریختہ
چو شاہ کجا آگہی یافت راست	فرستاد کس وز نریمان بخواست
بر شہ فرستاد خاکسترش	بگفت آنکہ بر سر چہ راند اخترش

(ہمان: ۳۳۹ ب ۴۱-۴۳ و ۴۵)

۲۰- آگاہانیدن کہ از عناصر پیوند دہندہ است: (§)

فغفور کہ بسیار خشمگین شدہ بود، با سالارانش بہ نبرد رفت:

سوی لشکرش پهلوان رفت باز	بہ پیکار فغفور بر کرد ساز
وز آن سو سپہ را چو فغفور شاہ	فرستاد زی پهلوان کینہ خواہ

(ہمان: ۳۵۴ ب ۲۱)

۲۱- مبارزه: (H)

و نریمان توانست پس از نبردی طولانی بر او چیره شود:

زمین پاک جنبان از آشوب و شور
از آن پس نریمان چو شد چیره دست
زمان خیره از نعره خنگ و بور
پس از رزم در بزم و شادی نشست
(همان: ۳۵۸ و ۳۶۰ ب ۱۰۰ و ۱)

۲۲- پیروزی: (I)

اما با دیدن اشک و درد و توبه فغفور، غمگین شد و نزد فریدون رفت و وساطت او را کرد و با ذکر عظمت فغفور و بزرگ منشی های فریدون، خواستار بخشش شاه شد و فریدون نیز او را بخشید:

نریمان چو دید اشک فغفور و درد
بدو گفت مندیش چندان به راه
شد و برد پیش آن همه خواسته
از آن پس نریمان به پای ایستاد
به بوسه نشان کرد مر خاک را
ز فغفور و آرایش کشورش
ببخشود شه زان سخن ها و گفت
رُخش گشته مانده برگ زرد
شکیب آر تا من شوم پیش شاه
اسیران و خوبان آراسته
فرو بسته دست و زبان برگشاد
گرفت آفرین خسرو پاک را
سخن راند و از گنج و از لشکرش
بزرگی فغفور نتوان نهفت
(همان: ۳۶۸ و ۳۷۰ ب ۶۵ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۷-۲۹ و ۴۰)

۲۳- مجازات (بخشش کریمانه): (U)

و چین را دوباره به او سپرد و همه ساله از او باج گرفت:

خراجی که در چین ز هر سو فراز
بدو داد باز آن همه شاه چین
ستد بد بدو نیز بسپرد باز
بسی هدیه بخشید نیزش جز این
(همان: ۳۷۵ ب ۳۷ و ۳۸)

۲۴- رفع مشکل و التیام مصیبت: (K)

شخصیت‌ها:

قهرمان: گرشاسب، نریمان شریر: خاقان، فغفور چین، تکین تاش، پسر فغفور

چین، قلا، جرماس

یاربگر: سپاه ایران قهرمان: نریمان

گیسل دارنده: شاه شریر: قباد

حکایت:

داستان اول یک داستان دو حرکتی است و دارای سه حکایت درونی؛ اما داستان دوم داستانی چهار حرکتی است با یک حکایت درونی. هر دو داستان بر اساس بسط از طریق H-I (مبارزه-پیروزی) می‌باشند و الگویی که پراپ بر اساس بسط H-I در داستان‌های چند حرکتی ارائه داده، به شکل زیر است:

A B C ↑ D E F G H J I K ↓ Pr Rs L Q Ex T U W

الگوی دو داستان ما نیز بدین صورت است:

$A \gamma \delta H-I^2 < A (H-I) D E K (\eta A U H) (\eta I U) \downarrow W >$

$< A H-I W K > < A H-I > < H-I U W > (A U) H-I U K \uparrow B C A$

کارکردهای "شرارت"، "نخستین خویشکاری بخشنده"، "واکنش قهرمان"، "مبارزه"، "پیروزی"، "رفع مشکل و التیام مصیبت"، "بازگشت قهرمان"، "مجازات" و "عروسی" عناصر مشترک بین الگوی پراپ و داستان اول ماست و کارکردهای "شرارت"، "میانجیگری"، "مقابله آغازین"، "عزیمت"، "مبارزه"، "پیروزی"، "رفع مشکل و التیام مصیبت"، "مجازات" و "عروسی"، خویشکاری‌های مشترک با داستان دوم است. اگرچه نمودار تمام خویشکاری‌ها را در بر ندارد، اما با نمودار پراپ تا حد بسیاری منطبق است. از هفت شخصیتی که پراپ برشمرده است، چهار شخصیت به وضوح دیده می‌شود. از نظر توالی کارکردها با نظریه پراپ تطبیق ندارد. البته خود پراپ نیز به این مواردی پی برده بود و به همین دلیل در توجیه نظریه‌اش گفته: «این‌ها فقط

نوسانات هستند، نه نظام ترکیبی و ساختمانی جدید و یا محورهای جدید.» (پراپ، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲) برای تکمیل رویدادهای داستان، حضور کارکردهای کمکی و جانبی ضروری است. "گفت و گوها" و "آگاه کردن" شخصیت جدیدی که وارد داستان می‌شود، از این دسته‌اند و نمی‌توان کارکردهای کمکی را یک کارکرد مستقل به حساب آورد.

Archive of SID

نتیجه‌گیری

الگوی ریخت‌شناسی داستان‌های پراپ، تحلیل ساختاری علمی و دقیقی است و طبق نظر خود وی تا زمانی که یک بررسی ریخت‌شناسانه صحیح وجود نداشته باشد، مطالعات تطبیقی و تاریخی میسر نخواهد بود. در این مقاله سعی شد تا الگوی پیشنهادی پراپ بر روی دو داستان از گرشاسب‌نامه اجرا شود و نتایج آن با نتایج کار وی مقایسه شود. هرچند گرشاسب‌نامه اثری حماسی است اما از آنجا که پراپ معتقد است می‌توان این الگو را در مورد سایر قصه‌های عامیانه هند و اروپایی و حتی رمان‌ها نیز به کار برد، الگوی پیشنهادی وی بر روی این داستان‌ها اجرا شد. آنچه از این بررسی درباره ریخت‌شناسی داستان‌های مذکور حاصل شد، به گونه‌ای است که می‌توان گفت داستان‌های حماسی ایرانی، کارکردهای ریخت‌شناسانه دارند و با الگوهای رایج در این زمینه قابل تجزیه و تحلیل هستند؛ هرچند برخی از مصادیق کارکردهای پراپ و نیز توالی یکسان کارکردها در این داستان‌ها دیده نمی‌شود، اما بسیار با دستاوردهای پراپ تطبیق دارند و این کار نشان از ارزش بالای کار پراپ دارد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - احمدی، بابک، (۱۳۷۵)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
- ۲ - اخلاقی، اکبر، (۱۳۷۷) *تحلیل ساختاری منطق الطیر*، اصفهان: نشر فردا، چاپ اول.
- ۳ - اسدی طوسی، علی بن احمد، (۱۳۸۹)، *گرشاسب‌نامه*، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ دوم.
- ۴ - اسکولز، رابرت، (۱۳۸۳)، *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: نشر آگاه، چاپ دوم.
- ۵ - اکبری بیرق، حسن، (۱۳۸۹)، *تحلیل ریخت‌شناسی حکایات تذکره‌الاولیای عطار بر اساس مدل ولادیمیر پراپ*، فصلنامه رهپویه هنر، تهران: دانشگاه سوره، ش ۱۵، زمستان.
- ۶ - انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
- ۷ - ایگلتون، تری، (۱۳۶۸)، *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۸ - بهنام، مینا (۱۳۸۹) *ریخت‌شناسی داستان حسنگ وزیر به روایت بیهقی*، فصلنامه گوهر گویا، س ۴، پیاپی ۱۳، ش ۱، بهار.
- ۹ - پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ اول.
- ۱۰ - _____، (۱۳۶۸ ب)، *ریخت‌شناسی قصه*، ترجمه کاشی‌گر، نشر روز، چاپ اول.
- ۱۱ - _____، (۱۳۸۶)، *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۱۲ - حق‌شناس، علی محمد و خدیش، پگاه، (۱۳۸۷)، *یافته‌های نو در ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی ایرانی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۵۹، تابستان.
- ۱۳ - خراسانی، محبوبه، (۱۳۸۳)، *ریخت‌شناسی هزار و یک شب*، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، ش ۶، زمستان.
- ۱۴ - داد، سیما، (۱۳۸۰)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، انتشارات مروارید.

- ۱۵- روحانی، اسفندیار و سبیکه، مسعود، (۱۳۸۹)، *ریخت‌شناسی قصه قلعه ذات‌الصور بر اساس نظریه ولادیمیر پراپ*، زبان و ادب فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، پاییز و زمستان، ش ۲۰.
- ۱۶- ریکور، پل، (۱۳۸۴)، *زمان و حکایت؛ پیکربندی زمان در حکایت داستانی*، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: گام نو، چاپ اول.
- ۱۷- سبجانی، توفیق، (۱۳۷۷)، *تاریخ ادبیات (۲)*، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول.
- ۱۸- سلدن، رامان، (۱۳۷۷)، *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر طرح نو، چاپ دوم.
- ۱۹- صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
- ۲۰- قربانی، خاور و گورک، کیوان (بهار و تابستان ۱۳۹۲)، *ریخت‌شناسی داستان زال و رودابه، بهرام گور و اسپنود، گشتاسب و کتایون*، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، ش ۲۰.
- ۲۱- کادن، رابرت و لاری فینک، (۱۳۷۳)، *نقد ادبی قرن بیستم دره ارغنون*، ترجمه هاله لاجوردی، س اول، ش ۴.
- ۲۲- کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۵)، *رؤیا، حماسه و اسطوره*، نشر مرکز، چاپ سوم.
- ۲۳- مارتین، والاس، (۱۳۸۲)، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهبان، تهران: چاپ اول.
- ۲۴- مشتاق مهر، رحمان و کریمی قره بابا، سعید (زمستان ۱۳۸۸)، *شکل‌شناسی داستان‌های کوتاه محمود دولت‌آبادی*، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س ۲، ش ۸.
- ۲۵- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۷۴)، *دایرة المعارف فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- ندیم، مصطفی، (۱۳۷۶)، *گرشاسب در پویه ادب فارسی*، چاپ شیراز.
- ۲۷- وبستر، راجر، (۱۳۸۲)، *پیش‌درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی*، ترجمه الهه دهنوی، تهران: نشر روزگار، چاپ اول.
- ۲۸- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیر*، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم.
- ۲۹- یوسفی نکو، عبدالمجید، (۱۳۸۹)، *ریخت‌شناسی داستان پیامبران در تفسیر طبری و سورآبادی*، فصلنامه کاوش نامه، یزد: دانشگاه یزد، ش ۲۱.